

محتوای یک رمان تخیلی همیشه «دوری از دنیای واقعیت» و پرداختن به «دنیای خیالی پری‌ها، جن‌ها، دیوها، کوتوله‌ها و غول‌ها» نیست. حداقل در رمانهای علمی - تخیلی چنین نیست، چرا که در اینگونه رمانها، واقعیت بیشتر از خیال اهمیت دارد. شاید رمانهای علمی - تخیلی چیزی جز عکس العمل متمعجانه بشریت نسبت به پیشرفت علم و تکنیک نباشد. پیش‌بینی‌هایی که ذهن نویسندگان قرن نوزدهم را به خود مشغول می‌کرد، آینده‌نگریهایی همراه با امید یا پیش‌بینی‌هایی هشدار دهنده و وحشت‌انگیز از نتایج پیشرفتهای علمی، از موضوعات مطرح رمانها و فیلمهای علمی - تخیلی آن عصر بودند؛ رمانهایی که سه عنصر «عجاب»، «شوق» و «ترس» در اکثر آنها به چشم می‌خورد.

در دهه‌های آخر قرن نوزده، ژول ورن و شاید کمی پیش از آن ادگار آلن پو، هم آغازگر وهم ادامه دهنده سیر اینگونه رمانها بودند.

همگام با اکتشافات فضایی در دهه‌های پنجاه و شصت، آیزاک آسیموف سعی کرد رمانهای علمی - تخیلی خود را پیرامون چنین مباحثی گسترش دهد. داستانهای او ترکیبی از آخرین دستاوردهای علمی هر عصر و اندکی خیال و آینده‌نگری بود؛ پیش‌بینی‌هایی که در اکثر نوشته‌هایش با امید می‌آمیخت و نویدی از پیشرفت در آینده بود.

به هر حال ترجمه و بسط اینگونه کتابها اگر تب و تاب علم را در ممالک پیشرفته جهان اول و دوم افزایش می‌داد در کشورهای جهان سوم نتیجه‌ای جز حسرت و احساس غبن نداشت و نه تنها آنها را به پیشرفت و نمیداشت همچون دوندۀ میهوتی که به حریف خود در دور دستها می‌نگرد، عضلاتش را سست و ناتوان می‌کرد. افزایش چشمگیر ترجمۀ آثار علمی - تخیلی در سالهای اخیر، شاید علنی جز سادگی و فروش بسیار زیاد اینگونه رمانها نداشته باشد.

دکتر ناصر بلیغ مترجم رمان «خورشید بزرگ عطارد» اثر آیزاک آسیموف در مقدمه یا «دفاعیه» خود با عنوان «و اما چرا این کتاب؟» چیزی جز این سه نکته نیآورده است:

«اول آنکه مهارت آسیموف در نوشتن داستانهای علمی - تخیلی انکار ناپذیر است.

دوم آنکه محتوای داستان برای نوجوانان و جوانان ایرانی جالب، قابل فهم و مفید به نظر می‌رسد!

سوم آنکه چرا این کتاب نه؟»

رمان «خورشید بزرگ عطارد» پیش‌بینی نویسنده از قرن بیست و دوم است، وقتی که انسانها در سیارات زندگی می‌کنند و در سیارات به دنیا می‌آیند. داستان ماجرای طرحی از شورای علوم به نام «طرح نور در عطارد» است که قرار است با استفاده از نور خورشید به بزرگترین نیروگاه زمین تبدیل شود.

این رمان در سال ۱۹۵۶ وقتی منتشر شد که ستاره‌شناسان تصور می‌کردند که همیشه قسمتی از عطارد به سمت خورشید است و قسمتی از آن همواره تاریک است. اما با تحقیقاتی که در سالهای بعد انجام گرفت در سال ۱۹۶۵ معلوم شد عطارد در هر ۵۹ روز

چرا این کتاب؟

چرا این ترجمه؟

■ خورشید بزرگ عطارد
■ ترجمه: ناصر بلیغ

در رمانهای علمی - تخیلی
واقعیت بیش از
خیال اهمیت دارد

ترجمه و بسط این کتابها در
جهان سوم نتیجه‌ای
جز حسرت و احساس غبن
نداشت

رمانهای علمی - تخیلی همان طور
که زاده عصر خویشند،
در همان عصر
نیز می‌میرند

یکبار به دور خود می‌چرخد. بنابراین بنیاد این کتاب که بر روی «نیروگاهی در سمت رو به خورشید» بنا نهاده شده بود با این کشف، چیزی جز یک اشتباه نبود. آیزاک آسیموف در مقدمه‌ای که در نوامبر ۱۹۷۰ بر این رمان نوشت، تنها ذکر کرد:

«من مایل نیستم [خوانندگان] برخی از مطالبی را که در سال ۱۹۵۶ «درست» بود، اما اکنون چنین نیست، به غلط به عنوان واقعیت بپذیرند»

اما نتوانست تغییری کلی در ساختمان آن به وجود آورد. ترجمه این اثر، نزدیک چهل سال بعد از نگارش آن، به این اشتباه بیشتر دامن می‌زند چرا که رمانهای علمی - تخیلی همان طور که زاده عصر خویشند، در همان عصر نیز می‌میرند و برای آیندگان میراثی جز یک اندیشه غلط نخواهند بود.

لاکی استار، شخصیت اول این داستان، همراه با جان بیگمن - رفیق مریخی خود - به عنوان یک بازرس شورا به عطارد می‌رود تا ریشه خرابکاریهای ایجاد شده در طرح نور را پیدا کند. این، درست در هنگامی است که ارتیل، نماینده سرسخت سنا تور - مخالف سرسخت شورای علوم - نیز به آنجا آمده تا ثابت کند خرابکاری در طرح وجود ندارد و این طرح به کلی غیرقابل اجراست و نتیجه‌ای جز حیف و میل کردن مالیاتها ندارد.

دکتر پوریل که رئیس پیر این پروژه است همه تقصیرات را به گردن اهالی ستاره سیریوس می‌اندازد، چرا که در سفر خود به آن سیاره، آنها را مردمانی رذل و دشمن آدمهای زمینی معرفی می‌کند. دکتر میندس، مجری طرح که به خاطر حملات شدید مخالفان به او تعادل عصبی خود را از دست داده، تنها اظهار می‌کند چند بار مردی را در قسمت رو به خورشید دیده است. لاکی استار برای پیدا کردن خرابکار، جستجو را از معادن از کار افتاده عطارد آغاز می‌کند، اما با این فریب همه را غافلگیر می‌کند و از خروجی دیگر این معادن به سمت رو به خورشید می‌گریزد و بعد از جستجو در آنجا به یک آدم آهنی تقریباً از کار افتاده برمی‌خورد. از طرف دیگر، بیگمن که هنوز در معادن است با ارتیل رو به رو می‌شود و در بحبوحه درگیری میان آنهاست که هر دو به دام صخره‌های زنده‌ای که به آنها حمله می‌کنند، می‌افتند. به هر حال پس از رهایی از آنجا، بیگمن در حضور همه، در جاذبه عطارد، ارتیل را به مبارزه فرا می‌خواند و با چابکی او را از زمین بلند می‌کند و در همین هنگام است که کسی با کشیدن دسته، جاذبه را به جاذبه عادی زمین تبدیل می‌کند و ارتیل در برخورد محکم با زمین می‌میرد.

نهایتاً در جلسه محاکمه بیگمن است که او و لاکی استار پرده از همه وقایع برمی‌دارند و خرابکار اصلی را معرفی می‌کنند.

در هر صورت به نظر می‌رسد جذابیت این نوشته بیشتر مدیون بافت داستانی و پلیسی آن است تا داده‌های علمی آن و نویسنده نیز هدفی جز آن نداشته است، چرا که بعد از ۱۹۶۵ هیچ تغییری در آن به وجود نیآورده است. اگر چه بافت پلیسی آن نیز آنچنانکه باید، کامل نیست و نویسنده به سوالاتی که در جای جای

رمان ذکر می‌کند، در نهایت جواب قانع‌کننده‌ای نمی‌دهد.

از مشکلات بسیار مهم این رمان، عرضه ناگهانی همه شخصیت‌های داستان در چند صفحه اول است. گویی او ابتدا همه شخصیتها و صفات آنها را معرفی می‌کند و سپس داستان را آغاز می‌کند که نتیجه‌ای جز سردرگم شدن خواننده ندارد، به طوری که در بیست صفحه اول کتاب، تقریباً ده شخصیت معرفی می‌شوند و ارتباطات آنها با هم ذکر می‌شود.

علاوه بر این، در شخصیت پردازیهای او، یکدستی هم به چشم نمی‌خورد و شخصیتها در مواجهه با فراز و نشیبهای داستانی تغییر می‌کنند، تا آنجا که بیگمن شخصیت دوم داستان، که در ابتدای داستان فردی بی فکر معرفی شده بود، در آخر داستان تبدیل به شخصیتی هوشمند می‌شود که به زیرکی، خود را از دست صخره‌های زنده نجات می‌دهد، ارتیل را به مبارزه می‌خواند و در آخر پرده از ماجرای مرگ او بر می‌دارد.

به نظر می‌رسد آسیموف برای استفاده از جذابیت‌های لازم داستانی در این رمان، کوششی نکرده است. او همواره سعی می‌کند دو ماجرا را موازی هم دنبال کند - و از این لحاظ به جذابیت آن افزوده - اما به سرعت شاخه اصلی آن را به پایان می‌برد و ادامه رمان چیزی جز شرح شاخه فرعی داستان نیست.

رمانهای علمی - تخیلی شاید از معدود نقاط انس علم و ادبیات باشد، جایی که هیچ کدام از دیگری بی نیاز به نظر نمی‌رسد. تنها در این میان شخصیت نویسنده است که باید از عهده این دو بار سنگین برآید. آیزاک آسیموف، دانشمند سرشناس دهه‌های شصت و هفتاد، اگرچه در به تصویر کشیدن تصورات خود، با قلم ساده‌ای که داشت موفق بود اما رعایت چنین جنبه‌هایی را نیز که لازمه هر رمانی است باید از او انتظار داشت.

توصیفهای خسته کننده او از زمین، زهره، ماه و شخصیت‌های داستان، در حساسترین و هیجان‌انگیزترین لحظات داستان، به راحتی هیجان را در خواننده خاموش می‌کند.

سامرست موام می‌گوید: «خواننده باید هنر «مفید» رها کردن بخشهایی از هر کتاب را بیاموزد»

علاوه بر این، توصیفهای طولانی او به هیچ وجه رساننده منظور نیستند و خواننده نمی‌تواند به کمک آنها صحنه را تجسم کند. توصیف طولانی مبارزه بیگمن و ارتیل به حدی مبهم است که در نهایت اگر ماجرای مرگ ارتیل مطرح نمی‌شد، خواننده از نتیجه آن، آگاهی نمی‌یافت.

مستقل نبودن فصل بندیهای کتاب از مشکلات دیگر آن است، به طوری که هر فصل چیزی جز توقف در حساس ترین نقطه فصل قبل نیست.

نویسنده، با دقت نظری که پدیده‌ها و ضوابط علمی را کنار هم می‌چیند، در ضوابط منطقی زمانی و مکانی داستان دقیق نمی‌شود. به عنوان مثال در نطقهای پرشور دکتر پوریل بر سر میز شام، نویسنده گاه فراموش می‌کند که این میهمانی در عطار در صورت می‌گیرد، تا آنجا که دکتر پوریل از عطار، با ضمایی نظیر «آن» و قید «آنجا» نام می‌برد.

رعایت جنبه‌های علمی نیز در نوشته‌های او چندان به منطقی بودن داستان کمکی نکرده است. او این ضوابط را چنان گسترش می‌دهد که با آنها دست و پای خود را می‌بندد، تا آنجا که در مواقع لزوم قادر به باز کردن آنها نیست.

او توقع دارد بیگمن در غار، اگر در خلأ نمی‌تواند صدا را بشنود یا توجه به شدت ارتعاشات تشخیص بدهد تعقیب کنندگان چند نفرند. یا می‌خواهد لباسهای مخصوص فضایی عطار، هم سبک باشند و هم با لایه ضخیمی از سرب پوشیده شده باشند تا از ورود اشعه ایکس و ماورای بنفش جلوگیری کنند.

به هر حال «در هر داستان علمی، شرح چگونگی وقوع پدیده‌ها و تبیین رویدادها اهمیت قطعی دارد»^(۱) و داشتن اطلاعات کافی و دقیق از قوانین علمی، از مهمترین ضوابط یک رمان علمی - تخیلی است که آسیموف به خوبی از عهده آن بر آمده است.

تعداد بسیار زیادی از نارسیبهای رمانهای علمی - تخیلی را باید به مهمترین خصوصیت آنها یعنی خبر دادن از پیشرفتهای ناشناخته علمی، در آینده مربوط کرد. استفاده از عباراتی همچون «فرامغناطیسی»، «میدان نامرئی انرژی نابودکننده اسلحه» و «چاقویی دارای تیغه‌ای از جنس انرژی» هدفی جز اطلاع از آینده و به زانو در آوردن خواننده در برابر آنها ندارد. اما به نظر می‌رسد مسؤول بسیاری از این نارسیبها مترجم است نه نویسنده، چرا که او در ترجمه سریع و بی‌دقت خود بسیاری از ضوابط کتاب کودک و نوجوان را نادیده گرفته است.

او در ترجمه خود واژه‌گزینی مناسبی انجام نداده و واژه‌ها را بدون توجه به گروه سنی و میزان اطلاعات آنها، پشت هم چیده است. او حتی کوششی در ترجمه فارسی دقیق واژه‌هایی نظیر "Positronic Robots" و "Microergometer" نکرده و آنها را فقط به صورت تلفظ فارسی آنها نوشته است. این واژه‌ها در سرتا سر داستان یا تکرار باعث سر در گمی خواننده می‌شوند. مترجم هنگام ترجمه گاهی حتی معادل مرسوم واژه‌ها را به کار نبرده و مثلاً به جای «ماورای بنفش» از واژه «فرابنفش» استفاده کرده است. ترجمه اسم کتاب از همه اینها گنج کننده‌تر است و به هیچ وجه ساختمانی منطقی ندارد.

او گفتگوهای داستان را به صورت عامیانه درآورده است که با بافت کلی آن، تطابق ندارد. علاوه بر این، روش و متدی برای یکدستی آنها بکار نبرده است. او گاه فراموش می‌کند که فعلهای آخر جملات را تغییر دهد. در کلماتی نظیر «مردها» یا «سیربوسها»، «ها»ی جمع را می‌آورد و گاه در کلماتی نظیر «وقتا» آن را به صورت تلفظ عامیانه‌اش می‌نویسد.

با همه اینها به نظر نمی‌رسد بافت داستانی این رمان و شیوه پرداخت آن، بر خلاف آنچه مترجم در مقدمه ذکر کرده است، برای نوجوانان یا جوانان ایرانی «جالب»، «قابل فهم» و «مفید» به نظر برسد.

پی نوشت:

۱- میر صادقی، جمال. «عناصر داستان». تهران، انتشارات سخن،

۱۳۷۶، ص ۲۱۱



از مشکلات این رمان عرضه ناگهانی همه شخصیت‌های داستان در چند صفحه اول است

واژه‌گزینی‌ها در ترجمه براساس گروه سنی مخاطب و اطلاعات او صورت نگرفته است